

ماجرای عشق و عاشقی میدون

من روی تخمه حساسم

پوریا عالمی: من میدون هستم، میدون دوم، عاشق سوфіا. مسئله اما بابای سوفیاست، من هم طبق معمول رفتم خواستگاری تا مسئله بابای سوفیا را حل کنم. بابای سوفیا گفت: پسر می‌دانی که من روی وطن و ناموس و پرسپولییس حساسم. درست؟ گفتم: درست. بابای سوفیا گفت: پس خودت بگو که رنگی به گشفت هست یا نه. یعنی خلاقی، چیزی داری بگو. گفتم: من تنها عییم این است که خیلی خویم و هیچ بدی‌ای ندارم. همین شده باشه آشلم و همه از خوییم سوءاستفاده می‌کنند و می‌مالند در ماشینم.بابای سوفیا گفت: پسر اشعارت شبیه علیرضا قزوه شده. جمله قصار نگو، دوکلام بگو بینم خلاقی داری یا نه. گفتم: خلاف که نه. ولی راستش تخمه زیاد می‌شکنم. بابای سوفیا گفت: تخمه؟ تخمه که عیب ندارد. چرا تخمه می‌شکنی؟ گفتم: راستش بعد از سیگار می‌چسبد. بابای سوفیا گفت: سیگار؟ سیگار چرا می‌کشی؟ گفتم: راستش بعد از قلقلی که پیوند صنایع دستی و صنعت و معدن ماست و البته جزء سازهای بادی ما محسوب می‌شود (که هم موقع ساززدن صدا می‌دهد، هم صدای اصلیش بعدا درمی‌آید، هم صدای خانوادۀ را درمی‌آورد) و البته مثل توپ فوتبال برای برزلی‌ها برای ماست و به‌درستی که ثابت می‌کند هنر بازیافت مثل هنر حقوق بشر اولین‌بار توسط ما خلق شده چون همه‌جای دنیا شیشه مربا را می‌اندازند دور، منتها ما بازیافتش می‌کنیم و... خلاصه بعد از قلقلی می‌چسبد. بابای سوفیا هانش از حیرت شبیه زیر برج میدان آزادی وا مانده بود و گفت: قلقلی؟ من تا الان فکر می‌کردم تو نهایتاً قل‌قلی بازی می‌کنی، قلقلی‌ت را کجای دلم بگذارم؟ گفتم: راستش نه که اهلیش باشم‌ها، منتها با تریلی قاجاق وقتی درواهای نایاب به کشور وارد می‌کنیم یا بار طلا از کشور خارج می‌کنیم، موقع تحویل بار وقتی دوستان زحمت می‌کشند و از تلاش‌های ما می‌خواهند طی مراسم باشکوه و پرقلی، قدردانی به عمل بیاورند، اخلاقی اجازه نمی‌دهد دستشان را رد کنیم. بابای سوفیا چشم‌هاش اندازه ورودی تونل توحید باز شده بود و گفت: قاجاق؟ گفتم: راستش همیشگی نیست، منتها دوستانی دارم که و سواس دارند و پول را هم می‌شویند. من هم می‌روم گاهی کمکشان. وسط کار برای تفن می‌رویم یا تریلی یک دوری بنزیم... بابای سوفیا سوراخ دماغش شده بود اندازه دهانه غار علیصدر و نفس‌نفس می‌زد و گفت: پول‌شویی؟ گفتم: به‌رحال باید کسی پول مردم و بیت‌المال را بشنود دیگر. البته بخ هزینه‌های انتخاباتی هم هست که از چرک پول مانده برای بعضی کاندیداها ممکن است پوستر چاپ کنیم یا چلوکباب و گونی سیب‌زمینی بدهیم... بابای سوفیا سلول‌های روی پوستش از حیرت شده بود اندازه فلس ماهی و گفت: پول آلوده در انتخابات؟ گفتم: حالا آن‌طوری‌ها هم نیست که شما می‌گوی، ما آدم فرهنگی و هنری هستیم و تابلو هم خریدوفروش می‌کنیم. البته با بدهد آرتیست هم جابه‌جای می‌کنیم. بابای سوفیا گفت: آرتیست می‌خرد و می‌فروشد؟ گفتم: مگر توی فوتبال ورزشکار و مربی خریدوفروش می‌کنیم نمی‌شود؟ ما مک‌ریدم شده. بابای سوفیا گفت: پسر تو واقعا خلاقی، چیز دیگری نداری اضافه کنی؟ گفتم: خلاف که نه، والا یک عادت بد است و آن هم اینکه تخمه زیاد می‌شکنم. حالا شما سوفیا را به من می‌دهی تا همراه و مهمل و همسر و همیا و همدست و هم‌تخمه من باشد؟ بابای سوفیا گفت: نج. تو آدم‌بوم نیستی. حالا من روی یک چیزهایی حساسم و مردم بهم می‌خندند، اما تو از حساسیت گذشتی، تو غده سرطانی هستی. تو آفت جامعه‌ای. بدبخت. تو ننگی. نیرنگی. مرگ به نیرنگ تو، گفتم: شما هم خیلی حساسی‌ها. حالا یکی تخمه زیاد شکست دیگر بهم می‌گویند آفت جامعه؟ شما حساسی واقعا. وگرنه دو، سه بار پشت‌سرم از من به‌عنوان کارآفرین برتر – یا کارچاق‌کن برتر – (درست یادم نیست به چه اسمی دقیقاً) تقدیر کردند. یک‌بار هم تیر زدن نخیه اقتصادی هستم. بابای سوفیا گفت بیپ... بیپ... بیپ... بیپ... بیپ... در این لحظه بابای سوفیا پُسن‌پسن گویان، همه سلول‌های بنیادی‌اش از حیرت و تعجب شروع به بازشدن کرد و هرکدام شد اندازه یک نگلیکی و تلی... سکنه کرد. نتیجه‌گیری: آدم‌ها ممکن است جنبه نداشته باشند و مثل شما نخیه نباشند. با هر کسی معاشرت نکنید. نتیجه‌گیری ۲: بعضی‌ها – مثل مردم عادی – روی چیزهای کوچکی شبیه پول‌شویی و قاجاقی و... حساس هستند و ممکن است بخواهند کارنامه شما را ننگین نشان دهند. شما که حساس نیستید، کار خودتان را بکنید و به خواستگاری‌تان ادامه بدهید.

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

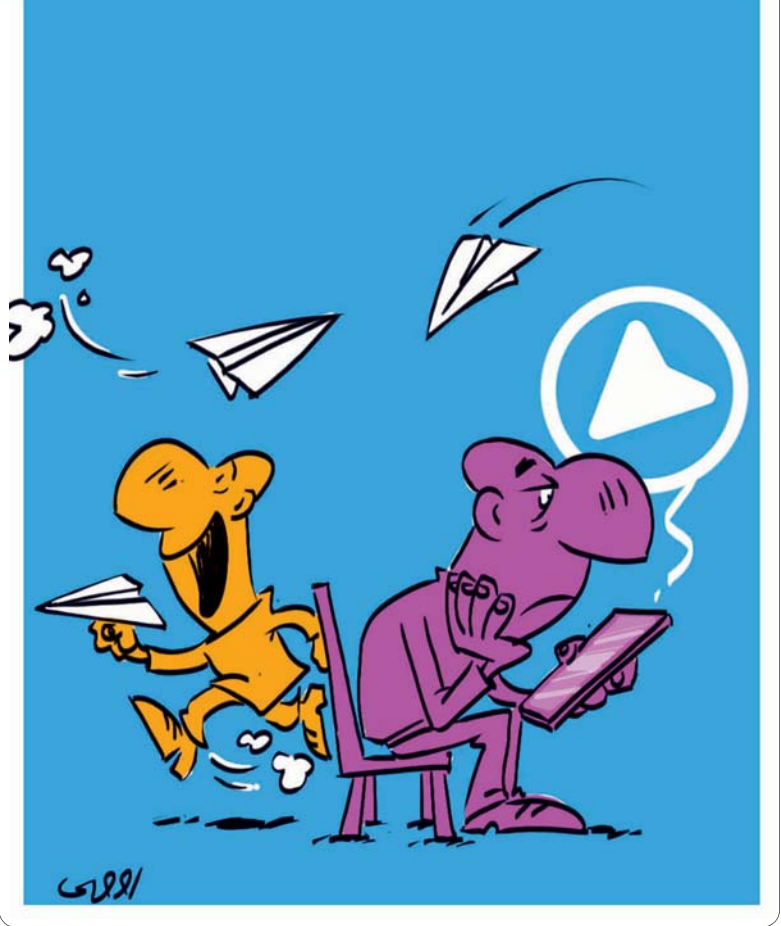
سه‌شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۹۵
۴ رجب ۱۴۳۷ = ۱۲ آوریل ۲۰۱۶
سال سیزدهم = شماره ۲۵۵۷
صفحه ۱۳۰ = اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵
اذان مغرب ۱۹:۵۴
اذان صبح‌فردا ۵:۰۶
طلوع آفتاب ۶:۲۴

روزنفر۱۳

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی

شبکه‌های اجتماعی افراد را افسرده می‌کند



یاد

خون است دلم برای ایران

رفته است. خود او نیز در نقل یکی از خاطراتش آورد که برای دیدن الموت از تهران تا آنجا را پای پیاده رفته بود. استاد باستانی‌پاریزی هم که ازجمله هم‌سفران او بود، او را به شتری تشبیه کرده بود که عازم سفرهای طولانی و دورودراز بود.

وجه مهم این پیاده‌روی‌ها و سفرها این بود که وسعت خویش عمری نیکو‌کرد و از زندگی به تمام معنا لذت برد و مرگی زیبا و با عزت‌نفس داشت. اما مرگ او و آدمیانی چون او که اسوه‌های زندگی فرهنگی دوره ما هستند اسبابی است تا مروری هرچند کوتاه انجام دهیم بر قله‌های بلندی که طی کردند و آثار درخشانی که آفریدند. آنچنان‌که نگارنده از خلال صحبت‌ها و گفت‌وگوهای ایشان در خاطر دارد که او در مدرسه آمریکایی البرز درس خواند و چون پدرش رئیس مدرسه ابتدایی بود؛ از ایشان پول نمی‌گرفتند اما از آنها کار می‌کشیدند و نکته جالب توجه اینکه او منشی و تلفنچی سامونل جردن آمریکایی معروف بود که بنای یکی از فرهنگی‌ترین و دوران‌سازترین مدارس را در ایران گذاشت؛ همویی که خیابان جردن به نامش است و متأسفانه و بی‌دلیل این خیابان را تغییرنام دادند درحالی‌که خدمتی که این فرهنگی مرد عاشق فرهنگ ایران کرد بر کمتر کسی پوشیده بوده و هست.

مرحوم ستوده عاشق ادیبان بود و جالب اینکه چندین‌بار معلم و راهنمای او از او می‌خواهد که با این سواد و درس و استعداد بهتر است به سمت پزشکی برود؛ او نمی‌پذیرد و هربار که از او می‌خواست برود فکرهایش را بکند برگردد، او باز هم می‌گفت مرغ یک‌پا دارد و آن پا هم ادبیات است و البته که در کلاس درس نیز نزد فردی درس ادبیات گرفت که آرزوی بسیاری از بزرگان فرهنگ و هنر بود؛ بدیع‌الزمان فروزانفر. سال‌های بعد که دکتر جردن به آمریکا رفت و مدرسه او نام البرز بر خود گرفت و اداره‌اش به دست ایرانیانی چون مرحوم دکتر مجتهدی افتاد، استاد در مقام معلم زبان انگلیسی به این مدرسه بازگشت و بیش از ۱۳ سال به تدریس سرگرم شد. اما آنچه به آن شادروان صورت و صبغهای ویژه بخشید و به او تشخصی داد که امروزه از آن سخن می‌گوییم، عشقش به سفر به گوشه‌وکنار ایران فرهنگی بود. مرحوم ایرج افشار در جایی روایت کرد که در دوران جوانی از تهران تا اردبیل و سپس خلخال را پیاده

۲۰ سال پیش بود که برای اولین بار کلمه «سواد

رسانه‌ای» (media literacy) را در کنفرانسی در کره شنیدم اما با معنی بسیار متفاوتی، با معنی‌ای که امروز در ایران از آن مراد است. در آن زمان منظور از سواد رسانه‌ای آگاه‌کردن استادان مسن حوزه رسانه از ظهور و گسترش فناوری‌های ارتباطی بود. در این زمان کم‌کم ارتباطات از شکل سنتی خود در حال خارج‌شدن بود و نیاز بود استادان این حوزه با تکنولوژی‌های رسانه‌ای جدید آشنا شوند و اطلاعات خود از رسانه را براساس تغییر در شکل رسانه به‌روز کنند. هم‌زمان و در اواخر دهه ۶۰ شمسی، زمانی که من در دانشگاه امام صادق (ع) مشغول تدریس بودم، با آقای اغملعی حدادعدل آشنا شدم. آقای حداد به موضوعات حوزه رسانه بسیار علاقه‌ا از خود نشان می‌دادند و حتی در کلاس‌های درس من در دانشگاه امام صادق (ع) شرکت می‌کردند. ایشان جزء اولین سیاستمدارانی بودند که



دکتر مهدی محسنیان‌راد

همین حوالی

مهاجرت آنان ودیانت‌ما

امیرحسین علم‌الهدی

آیا کوچ بازیگران، کارگردانان و سایر عوامل تلویزیون و سینمای ایران ریشه در مشکلات اقتصادی آنها دارد؟ آیا این کوچ نشان‌دهنده واگذارکردن بخش بیشتری از زمین بازی در حوزه تولیدات محصولات تصویری است؟ آیا این هجرت از وطن را باید به معنای وطن‌فروشی تعبیر کرد؟ آیا کسادی بازار محصولات تصویری و نظارت شدید بر آن دلیل این تصمیم جلای وطن است؟ آیا میل به پیش‌دریده‌شدن در بازارهای جهانی می‌تواند دلیل باشد؟ و دلایل دیگری که می‌تواند کم‌وکیف این مهاجرت‌ها را بررسی کند... و اما قبل از ورود به این دلایل، نکته‌ای که ذهن را به خود مشغول می‌کند باید دوباره‌خوانی کرد: نحوه برخورد با این دلایل در ایران منحصربه‌فرد است و در جایی از جهان نمی‌توان این چنین با برخوردهایی سلبی با هنرمندان مواجه شد و همه می‌دانیم در جهان امروز خیلی از هنرمندان فارغ از دین و مذهب و نژادشان به کشورهایی مهاجرت می‌کنند که بتوانند خود را در معرض پیش‌دریده‌شدن قرار دهند و س‌وآال اساسی این است که چرا لعن و نفرین را بدرقه این هنرمندان کنیم و مگر «دیده‌شدن» امر مذمومی است که فقط هنرمندان با جلای وطن باید به این دلیل لعن و نفرین شوند؟ آیا کشوری که در بالاترین درجه قرار مغزهاست و تمام این مغزها آیا برای زندگی بهتر و «دیده‌شدن» در محیط کسب‌وکار جلای وطن نکرده‌اند باید لعن و نفرین شوند؟ آیا سیاست‌مداری که تصمیم می‌گیرد برای «دیده‌شدن» تمام ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی یک سرزمین را به چالش بکشد، نباید لعن و نفرین شود و فقط چند بازیگر و کارگردان مستحق آن هستند؟ فقط تغییر در شکل ظاهری فلان هنرپیشه زن برای پیش‌دریده‌شدن (که کاری است بس مذموم) اساس دین و دیانت ما را تهدید می‌کند؟ یا در جلوی چشم میلیون‌ها نفر فلان سیاست‌مدار «دروغ» را کانالیزه و مباح بنامد برای «پیش‌دریده‌شدن» ایرادی ندارد؟ نگارنده ضمن احترام به تمامی هم‌وطنانم که بنا بر دلایل شخصی خود تصمیم به مهاجرت گرفته‌اند و این مهاجرت برایشان در حوزه زندگی شخصی تعریف می‌شود، به‌ناچار اعلام می‌کنم که مشکل این حجم رفتن‌ها در داخل این سرزمین است و اگر خواهان ر اختیارگرفتن «زمین بازی» در همه حوزه‌ها هستیم و بالاخص در حوزه تولیدات تصویری، چاره‌ای نداریم که یک بار دیگر نماز سواک‌ها را تولیدات تصویری را بازخوانی کنیم تا شاید بتوانیم در این حوزه اختیار عمل بیشتری را در دست بگیریم و بپذیریم که مهاجرت تعدادی از دست‌اندرکاران حوزه تولیدات تصویری که در تمام کشورها مرسوم است، نمی‌تواند زنگ خطر جدی برای حوزه فرهنگ و هنر باشد و بهتراین خط‌خطی را در منطقه زیست می‌کرد، حضوری و به شکل میدانی پرسش کرد. اوج کار او کتاب نزدیک به چهار هزارصفحه‌ای از آستارا تا استرآباد است که تقریباً یک جمله آن هم از منبعی دیگر نیامده است و تمامی آن حاصل دیده‌ها و مشاهدات و شنیده‌های او در طی این مسیر طولانی است. این کتاب را نخستین‌بار انجمن آثار ملی منتشر کرد و سپس آقای حسینیخانی انتشارات آگاه و ویراست نهایی آن را انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

خوشبختانه ایشان عقلاّیت به خرج دادند و در زمان حیاتشان کتابخانه و اسناد و نوشته‌ها را به بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلام اهدا کردند که در مکانی به نام ایشان نگهداری می‌شود. از این بابت باید بر آقای بجنوردی درود فرستاد که آنجا را به مکانی بزرگ برای نگهداری برخی از مهم‌ترین دست‌نوشته‌های بزرگان فرهنگ و تاریخ ایران تبدیل کرده‌اند. یادش گرامی باد که سروده بود:
زید که ستوده‌وار گویی
خون است دلم برای ایران
و همه‌کس را به نام «اسلام» معرفی نکنند...

آن سوی تاریخ

به بهانه اضافه‌شدن کتابی به اسم «تفکر و سواد رسانه‌ای» به کتب دوره دبیرستان

روزی که تلاش کردیم از زباله‌ها خلاص شویم

است که افراد مصونیتی در برابر این زباله‌ها داشته باشند اما در عین تأیید ضرورت چنین مصونیتی باید توجه کرد که سواد رسانه‌ای مفهومی مثل آزادی است که می‌توان از آن برداشت‌های متفاوت کرد. حتی استالین هم آزادی را می‌ستود؛ و به نظرم اگر قرار بود معمر قذافی درباره سواد رسانه‌ای حرف بزند، حتما می‌گفت سواد رسانه‌ای یعنی ازتربودن کتاب سبز من! به‌همین‌دلیل وقتی داریم از اضافه‌شدن کتابی به اسم «تفکر و سواد رسانه‌ای» به دروس دبیرستان صحبت می‌کنیم باید هم از بهترین و متخصص‌ترین استادان حوزه رسانه برای تدوین این کتاب استفاده کنیم و هم از فارغ‌التحصیلان ارتباطات برای تدریس آن. در غیراین‌صورت هرکسی ممکن است هر استفاده‌ای از این درس بکند و این خطرناک است؛ اما نفس وجود درسی با اسم سواد رسانه‌ای در میان دروس دانش‌آموزان که آنها را اول در برابر رسانه‌های داخلی و بعد در برابر رسانه‌های خارجی مصون نگه دارد، مفید است. امیدوارم این اتفاق بیفتد؛ اما یک سؤال؛ اگر سواد رسانه‌ای اصطلاحی تخصصی و جهانی در حوزه رسانه است پس کلمه «تفکر» در ابتدای عنوان کتابی که قرار است در این حوزه تدوین شود، چه شان نزولی دارد؟

فراخوان

سلامت روحی و جسمی هنرمندان

دغدغه اصلی جامعه است

هنرمندی که تا دیروز، عکس مجله‌ها بود و مردم در هر کوچه و بازاری او را می‌شناختند و ستایش می‌کردند، امروز در کنج خانه‌اش نشستۀ و شاید «سلامت» یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های زندگی روزانه‌اش باشد.



مجید مظفری

تلاش شهرداری‌ها و دولت برای ساخت سالن‌های سینما و تئاتر بر کسی پوشیده نیست اما اگر این سالن‌ها، محل حضور هنرمندان پیش‌کسوت نباشد، به چه دردی می‌خورد؟ سینمای آمریکا و اروپا، به بهانه سکانسی کوتاه، پیش‌کسوت‌های خود را مقابل دوربین می‌آورند تا ضمن تجلیل از آنها، شرایط روحی بهتری برایش فراهم کنند اما ما به هنرمندان بزرگ و پیش‌کسوت خود چه کرده‌ایم و چقدر یادشان را گرامی می‌داریم؟ درست است که این روزها، وضع جسمی نامناسب هنرمندان، موضوع سلامت این بخش مهم از جامعه را به یکی از پرسش‌های اصلی مردم بدل کرده اما مگر می‌شود از جسم آنها حمایت کرد و روح‌شان را به‌فراموشی سپرد؟ نه! نه! نه! به اعتقاد من این راه درستی نیست. راه درست در بسیج بخشی از خدمات عمومی برای بهبود وضع جسمی و روحی هنرمندان و به‌ویژه پیش‌کسوتان این عرصه است. دولت و شهرداری‌ها اگر می‌خواهند در جامعه محبوبیت و مقبولیتی یابند باید از پیش‌کسوتان حوزه‌های هنری حمایت دوچندان کنند، درهای باشگاه‌های ورزشی باید به آنها باز باشد، باید بتوانند جدای از خدماتی که انجمن پیش‌کسوتان هنر برایشان فراهم کرده، از خدمات دیگری نیز بهره‌مند شوند تا سلامت روحی و جسمی‌شان محفوظ بماند.

گزارش فردا

اعتصاب در بندرعباس پایان یافت

صورت گرفته، بلکه برخی از شرکت‌های باربری مانع از بارگیری کامیون‌ها، تریلی‌ها و حتی وانت‌ها شده‌اند: «وقتی که قرار است یک کامیون کمپرسی بارگیری شود، دو روز بیشتر زمان نیاز ندارد، اما ما بگویند که در نحوه توزیع بار تغییراتی ایجاد نشود، سه‌هزار خانوادۀ، با مشکلات شدیدی اقتصادی مواجه می‌شوند. این اولین‌بار نیست که وانت‌داران، کامیون‌داران و دیگر فعالان حوزه حمل‌ونقل جاده‌ای در بندرعباس، به ضعف در نظارت توزیع بار اعتراض کرده‌اند. اعتراض پنج‌روژه آنها، به گفته محمد که خروزی یکی از معترضان بوده «فعلا» متوقف شده است: «بالاخره امروز از مسئولان به جمع ما آمدند و قول دادند به اعتراض‌های ما پاسخ دهند». اما



می‌توان به پیشرفت اقتصاد کشور امیدوار بود. از طرفی هر کدام از ما رانندگان ناآر توان‌واده‌های خود هستیم. در ایام عید که فرصت ماست برای اینکه کنار خانواده‌هایمان نوروز را هرگزار کنیم، چطور راضی می‌شوند در این صف‌های طولانی بایستیم و از بار خبری نباشد؟« اکنون قرار است رانندگان مدارک خود را دال بر تخلص شرکت‌های باربری به مسئولان ارائه کنند و از آن طرف، مسئولان هم مشکلات پیش پای رانندگان حمل‌ونقل جاده‌ای کشور را کاهش دهند.

بوده است؟ او به «شرق» می‌گوید از هفته پایانی اسفندماه، برخی از کامیون‌داران و حتی رانندگان وانت در صف دریافت بار بوده‌اند اما با گذشت بیش از ۲۰ روز یعنی سه هفته، هنوز هیچ باری به آنها داده نشده و این در حالی است که آنها متحمل هزینه‌های هنگفتی از قبل خوابیده‌شدن خودرو شده‌اند. اگرچه پیش از این مدیرکل سازمان حمل‌ونقل و پایانه‌های هرمزگان گفته بود علت اصلی این تأخیر، کمبود بار بوده، اما محمد می‌گوید نتنها در این مدت جابه‌جایی بار از این‌پان پانه